جلسه دوازدهم درس جامعه شناسی معرفت:

مرور اجمالی مباحث ارائه شده از اول ترم :

مرور مساله در طی سه بحث

1. تاریخچه مسأله؟

2. چیستی مساله؟

3. روندطی شده دانشمندان(طی سه گام)

4. سخن اصلی دانشمندان این حوزه

\*

1. تاریخچه مساله : از زمان دکارت

2.چیستی مساله : ارتباط بین سه واژه:

1. انسان

2. معرفت

3. واقعیت / توصیح:آیا انسان از طریق معرفت به واقعیت می رسد یا خیر؟

\*یک اصل مقبول : برخی از اندوخته های معرفتی ما محصول تلفیق های اجتماعی است اما پر رنگ شدن آن به این مسأله دامن زد که

1. آیا اساسا معرفت یک برساخته اجتماعی است؟

2. آیا اصل معرفت می تواند خصلت اجتماعی داشته باشد؟

3. اگر می توان، این خصلت چه مقدار در هویت معرفت نقش دارد؟

4. اگر نقش دارد، اصلا چیزی از معرفت در ما مانده، و و جود داشته و یا برساخته محض است.

5. آیا معرفت های ما اینگونه است(باتوجه به اینکه معرفت بخواهد ما را به واقعیت برساند) آیا واقعیت هم یک بر ساخته اجتماعی است؟ آیا واقعیت را هم جامعه درست کرد؟ تا جایی که حتی اجتماع هم بر ساخته شد تا جایی که مرزی بین معرفت و جامعه باقی نمانده باشد. حتی بین معرفت، واقعیت و جامعه سه چیز نداشته باشیم.

3. روند طی شده دانشمندان طی سه گام:

سه گام

1. جریان روشنگری

2. جریان تاریخی گری

3. جامعه شناسی معرفت

روشنگری: کنت:دین یک نظام معرفتی است یک نظام معرفتی بر ساخته است، که نه تنها بر ساخته بلکه غرض آلود(توسط کشیشان) بوده. وی میگوید:این را کنار بگذاریم و علم را به جای آن بگذاریم(علم مطلق)

2.تاریخی گری: دیلتای: علم انسانی به غیر از علم طبیعی نیست. تاریخ بشر محصول تحولات روحی بشر است، علوم انسانی را هم بایدکنارگذاشت. علم فقط علوم طبیعی است.

نکته: در قدم اول دین کنار زده شد و در قدم دوم علوم انسانی

جامعه شناسی معرفت:حتی علوم طبیعی و طبیعت به عنوان یک واقعیت مانده بود که این ها این را هم کنار زدند.

نکته فرعی: معضل مهم ابتلا شده این ها،

1. معرفت بر ساخته اجتماعی است

2. واقعیت بر ساخته اجتماعی است

اما اصل معضل این ها:

تعدادی از معرفت های ما و برخی از واقعیت های ما نیز بر ساخته اند ، مثل دانشگاه که اگر انسان نباشد دانشگاه هم نیست، اما معضل مهم این است که اساسا وقتی این همه بر ساخته می بینیم.

اصلا چیزی باقی ماند یا خیر ؟؟/ اصلا مرز بر ساخته و واقعیت چیست؟مرز بین بر ساخته و معرفت؟

دو روش برای حل مسأله

1. شهید مطهری : ادراکات دو نوع است:

الف) اعتباری

ب) حقیقی

حرف های این ها همه در مورد ادراکات اعتباری است. در این صورت باید یک فکری نمود

تحلیل: اصل سخن قوی اما دارای اشکال مثلا فقه و اخلاق هم باید اعتباری باشد؟! .(مقدمه مقاله ششم، اصول فلسفه ...)

2- حل دوم: اجتماعی بودن درذات معرفت وارد میشود اما در حال وارد شدن، معرفت را از واقع نمایی نیندازد، مرحوم مطهری در ادامه تقریبا قائل به این می شوند، چرا که ما فطرت داریم و فطرت مشترک که یک جاهایی یکسان عمل می کنند و وقتی جامعه بسازد، این جامعه و آن جامعه یکی است.

یک جواب دیگر در حل این مسأله می باشد، و آن جواب رب العالمین می باشد. چرا که همه و آنچه اتفاق می افتد در علم خداوند هست و از طرفی طبق سنت الهی، علی و معلولی است.

بحث سوم

روشنگران:دین بر ساخته اجتماعی که علم به جای آن باید بیاید، که خاصیت تجربی، عقلانی و منطقی دارد

در همین جا جریان ضد روشنگری پیش آمد مانند فروید که گفتنداساسا انسان منطقی نیست بلکه تحت تأثیر محرکات می باشد. مارکس گفت انسان منطقی است اما منطق مادی دارد، یعنی تابع تغییرات ابزار و تولید می باشد.

شالوده عقل و منطق در افق غریزه و ماتریالیست معرفی شد

اما یک جریان فرانسوی داریم و یک جریان آلمانی:

فرانسوی: دورکیم معرفت محصول باز نمودهای آگاهی جمعی است(روح جمعی) . به بیان ساده، ساختار اجتماعی معرفت را رقم می زند(ساختارگرا)

آلمانی ها: هم روح را گرفتند و هم ساختار را. زیمل گفت جامعه محصول کنش متقابل می باشد. حتی معرفت نیز محصول کنش متقابل می باشد.

البته او یک نکته ای گفت که نمی شود از روح جمعی فرار کرد و آن تراژدی فرهنگی بود، که یک روح ذهنی داریم و یک روح جمعی داریم که بیرون است که بر من وروح ذهنی من تأثیر می گذارد.

وبر: دین به عنوان یک نظام معرفتی یک واقعیت اجتماعی می سازد که شد نظام سرمایه داری ، آن نظام سرمایه داری با عقلانیت ابزاری خود یک قفس آهنین ساخت که اجازه فکر به آن ها نمی دهد، پس علوم محصول جامعه می باشد.

مید: سنگ بنای معرفت و جامعه هر دو کنش متقابل می باشد، اما کنش متقابل نمادین، یعنی معرفت همان کنش به تعویق افتاده است.

شلر: بین علم وفلسفه فرقی نیست و هر کدام از این یک نظام معرفتی است با یک نظام معرفتی خاص.

مانهایم: سخن شلر را گرفت ولی گفت نظام معرفتی و ساختاری یکی نیست بلکه انسان وابسته به وضعیت (طبقه) است ، اگر غیر خودش را نبیند محصول ایدئولوژی می شود و اگر بتواند کور نشود (غیر خودش هست) می شود چشم اندازی یعنی هرکس از چشم انداز خودش نگاه می کند، پس هر کسی از ظن خود...

انتقادی: تکرار همان حرف ها :علم مدرن در خصوص سرمایه داری همان کاری را می کند که دین در خدمت کشیش می کرد؛ یعنی تولید وایجاد معرفت باساختار اجتماعی وانسان را ابژه خود کردن.

راه علاج: راه علاج دیالکتیک است، یعنی نقد بدون آرمان بلکه با تکیه بر وضع موجود. بدون وضع مطلوب واقعی، بدون هدف ارزشی .

هوسرل: به هیچ کدام تن نداد و گفت می توانیم به معرفت برسیم ، یک آگاهی ناب در زیست جهان می باشد و من چون در زیست جهان هستم می توانم به معرفت برسم.

شورتس: این زیست جهان بر ساخته اجتماعی است و معرفت هم محصول کنش است.

برگر و لاکمن: اگر معرفت زیست جهان محصول کنش است پس بر ساخته کنش ماست. پس واقعیت عینی محصول معرفت ماست اجتماع هم محصول معرفت و معرفت هم محصول زندگی اجتماعی می باشد.